

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن على اعدائهم أجمعين.

کلام در این بود که ولایت القضاء آیا به کتابت ثابت می‌شود و همچنین سایر مناصب و یا امور دیگری احیاناً در شریعت به کتابت ثابت می‌شود یا خیر؟ مدعايي که مرحوم مقدس اردبیلی مطرح کرد که به کتابت هم ثابت می‌شود، ملاحظه می‌کردیم.

دلیل اولی که مطرح شد که کتاب حجیت دارد، از قرآن مجید و آیه مبارکه دین بود که عرض کردیم آیه دلالتی ندارد که خود مکتوب فی حدنفسه حجیتی داشته باشد.

دلیل دوم استناد به برخی از روایات است که در کتاب شریف وسائل الشیعه ج 27 جناب شیخ محدث (ره) یک بابی را در کتاب الشهادات منعقد کرده تحت عنوان «باب انه يجوز للانسان ان يشهد بما يجده بخطه و خاتمه الخ» هفت تا روایت در ذیل این عنوان، نقل فرموده و برخی از آنها را خواسته اند بگویند که مؤید حجیت مکتوب است و مکتوب بر اساس آن حجت است.

اولاً روایتی است که عمر بن یزید از امام صادق (ع) نقل کرده که می‌فرماید: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرجل يشهدني على شهادة فاعرف خطي و خاتمي، و لا أذكر من الباقي قليلا و لا كثيرا، فقال لي: إذا كان صاحبك ثقة و معه رجل ثقة فاشهد له» اصل حدیث در کافی شریف (ج 7 ص 382) با عبارت «و معك رجل ثقة» آمده است. (وسائل ج 27 ص 295). سند حدیث محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسن بن علی بن النعمان عن حماد بن عثمان عن عمر بن یزید قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام. همین حدیث را شیخ صدوق در من لایحضر (ج 3 ص 72) به طریق خودش نقل کرده است و همچنین جناب شیخ الطائفه این حدیث را با اسناد خودش از احمد بن محمد بن محمد نقل کرده است. (تهذیب ج 6 ص 258) (استبصار ج 3 ص 22) در نتیجه حدیث در کتب اربعه موجود است و از جهت سندی هم همه ثقة هستند و از این جهت حدیث سنداً بلاشکال است.

اما از جهت دلالتی روایت ناظر به این جهت است که مثلاً ثمن یک عقد بیعی یا یک قرضی که گرفته شده یا یک امری که حکایت از یک طلبی دارد اگر در جایی نوشته شده و از ما خواسته شده که ذیل آن نوشته شهادت بدهیم اگر بعد از مدت ها بین آن طلبکار و بدهکار اختلاف پیش آید و حالا این طلبکار می‌گوید: به یاد داری که در جریان این نوشته بودی و شهادت دادی و من نگاه می‌کنم خط خودم است که نوشتم امضا و خط خودم را می‌شناسم که شهادت داده ام ولی هرچه فکر می‌کنم اصل قضیه را به خاطر نمی‌آورم، اصل مطلب را به خاطر نمی‌آورم، راوی به امام همین مسأله را می‌گوید: و سؤال می‌کند که من خط و امضای خودم را می‌شناسم ولی اصل قضیه را به خاطر نمی‌آورم چه کنم آیا به نفع مدعی شهادت بدهم؟ امام (ع) می‌فرماید: «اذا كان صاحبك ثقة» اگر مدعی انسانی موثق نزد شما باشد و همراه با تو شاهد دیگری هم هست که او هم ثقة است، در این صورت می‌توانی شهادت بدهی.

پس یک نکته این است که خود دارنده سند مورد وثوق شما است که اهل جعل، تزویر، کلاهبرداری و سند سازی نیست و نکته دوم این که شاهد دوم هم در کار است که وثاقت دارد و شما می‌دانید که انسانی عادل و متدین است؛ در این صورت شما می‌توانی ولو مفاد مسأله نوشته را یادت نیامد، شهادت بدهی. مستدل می‌گوید: اگر مکتوب ارزش نداشت، امام نمی‌فرمود: که شهادت بده با این که فرد هیچ چیزی از مفاد مکتوب را به خاطر نمی‌آورد در حالی که شهادت باید مثل خورشید در وسط روز در آسمان، روشن باشد. با این وجود امام (ع) با فرض وجود آن دو شرط می‌فرماید: همین که خط و امضایت را شناختی شهادت بده!

به نظر می‌رسد که این استدلال تمام نیست بلکه شاید این حدیث دلیلی بر خلاف مدعا باشد؛ مدعا «حجیت المکتوب استقلالاً» است یعنی خود این مکتوب حجت باشد در حالی که ما باشیم و حدیث، امام می‌فرماید: وقتی نظر کردی و چیزی به خاطر نداشتی حق شهادت دادن نداری مگر محفوف بشود موضوع به قرائنی مثل وثاقت مدعی یعنی «تعلم بانه مأمون من التزویر» یعنی اهل سند سازی، جعل، کلاهبرداری، الحاق و امثال آن نیست که اگر شما نسبت به شخص شناخت داری که این آدم مأمون از تزویر است و از طرفی شاهد دومی در کار هست و او هم نزد تو ثقة است، آن شاهد دوم می‌گوید: من قضیه را به یاد دارم و من بر صحت این مطلب، شاهد وقتی این ها روی هم جمع شد برای کسی که خط خود را می‌بیند و می‌شناسد و امضا و مهر خود را می‌بیند و می‌شناسد، مجموعاً علم عادی تولید می‌کند به صحت محتوای این نوشته. آن چیزی که مبنای حجیت علم مکتوب می‌شود این تولید علم عادی و عرفی نه این که خود مکتوب فی حدنفسه حجیت داشته باشد. بنابراین این حدیث گرچه فی الجمله اعتبار مکتوب را ساقط نمی‌کند ولی برای آن حجیت ذاتی هم ثابت نمی‌کند.

یعنی گرچه این جا علم واقعی به معنای علم منطقی تولید نمی‌شود بلکه علم عادی و عرفی تولید می‌شود و وقتی کسی به علم رسید که مطلبی صحیح است می‌تواند طبق این مبنا که این نوع علم حجت است،

شهادت بدهد. بنابراین از این حدیث اعتبار مکتوب به نحو فی الجملة با معنای یکی از جهات تولید علم عادی مورد توجه است نه به معنای حجیت استقلالی.

در حال که مدعا این است که مکتوب بالاستقلال حجت است ولی این طور نیست بلکه باید چیزهای دیگری دخیل باشد و براساس این حدیث باید بگوییم این مکتوب زمانی علم عادی تولید می‌کند که مأمون من التزویر باشد و این مأمون بودن با دو شرط وثاقت مدعی و وثاقت شاهد دیگر حاصل می‌شود.

و الحمد لله رب العالمین

<http://feqhvaqaza.com>